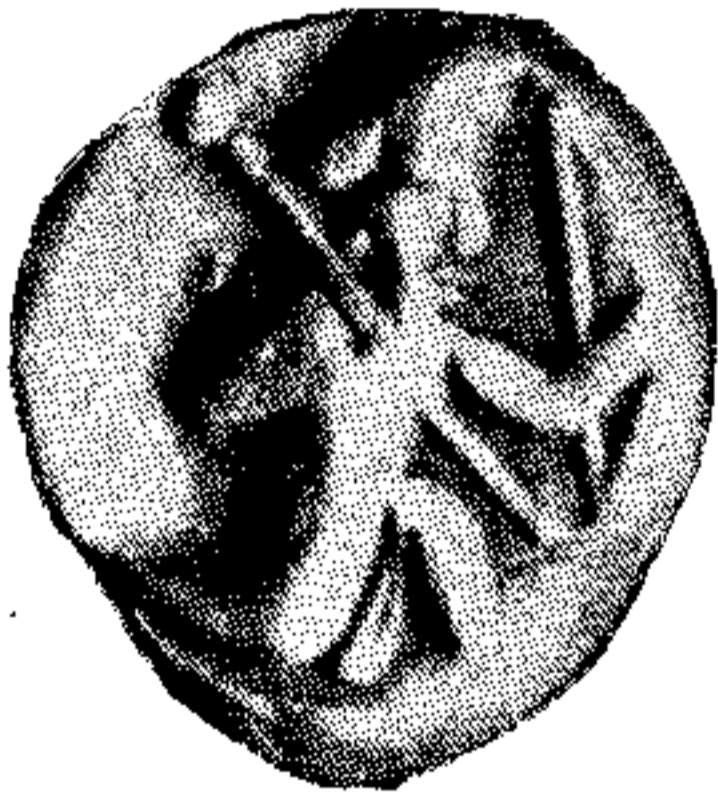


بواسطه سکه‌های گوناگون، کار داد و ستد درهم و برهم بود و بایستی سکه‌ای به‌میان آید که در سراسر کشورهای فراخ هخامنشیان در نزد همه اقوام اعتبار داشته باشد و بر خلاف مسکوکات موجود، ارزش محلی نداشته باشد یا شهر و انباشد که در دیاری رواج داشته و در دیار دیگر بهیچ نستانند.\*

این سکه‌های گوناگون که تا آ‌نروز در مرز و بوم‌های شاهنشاهی ایران روان بود هیچیک از آنها از پادشان ماد نبود و نه از کوروش و پسرش کمبوجیه. نخستین سکه ایرانی که به‌ما رسیده و در نوشته‌های پیشینیان یاد گردیده، همان سکه زرین داریوش است که شهرت جهانی یافت و در همه جا و نزد همه کس پذیرفته بود. این سکه را نویسندگان یونانی بنام خود داریوش، دریکوس Dreikos خوانده‌اند، یعنی از نام «داریه‌وهو» Daraya vahu که یونانیان داریوس Darius گفتند، صفت دریکوس Dreikos (داریوشی) ساخته شده است.<sup>۱</sup>



یک سکه هخامنشی

این صفت چنانکه برخی پنداشته‌اند<sup>۲</sup>

بهیچروی پیوستگی با لغت درنیه (daraniya) ندارد که در پارسی باستان بمعنی زرین است و در اوستایی زرینیه (Zaranya) و در سانسکریت هیرنیه (hiranya) بهمین معنی است.<sup>۳</sup> همچنین

\* وجود مردم‌دانا مثال زرتلی است  
 بزرگ‌زاده نادان بشهروا ماند  
 ۱- خود نام داریوش که در فرس هخامنشی داریه‌وهو Dârayavahu بوده لفظاً یعنی دارنده وهی  
 بی یا نیکی نگاه کنید به

Altiranisches Wörterbuch Von Bartholomae Sp. 138;

Old Persian ( Gram. Tex. Lex. ) by Roland G. Kent New Haven 1950 p. 187.

۲- Akkadische Fremdwörter Von Heinrich Zimmern, Leipzig 1917 S. 21; Histoire de la Civilisation

(II La Judée. La Perse, L. Inde) par Will Durant. Traduction -

De Charles Mourey. Paris 1946 p.76.

۳- دال در فارسی باستان در زبان اوستایی به‌زادامبدل میشود نگاه کنید بفرهنگ ایران باستان تألیف

نگارنده جلد اول ص ۷۲

کلمه مرکب دارنیه کره (dârnîyakara) در فارسی باستان (فرس هخامنشی) بمعنی زرگراست. از اینکه سکه‌های درروز گاران کهن بنام پادشاهی که آنرا سکه زده، نامیده شده، همانند بسیار دارد، از آنهاست کروسوس Kroisos پولی که بنام آخرین پادشاه لیدیا خوانده میشد و عباسی، در زمان متأخر که هنوز در سرزبانهاست و به شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۰۳ - ۱۰۳۸ هجری) باز خوانده شده و محمودی، سکه ایست منسوب به محمود افغانی که چند سالی در ایران پادشاهی راند (۱۱۳۵-۱۱۳۷) و جز اینها<sup>۱</sup> برای اینکه سکه داریوشی در همه جا رواج گیرد و همه کس آنرا بپذیرد، داریوش فرمان داد که آنرا از زر ناب بسازند. هرودت گوید: «ارزش زر نسبت بسیم سیزده بار بیشتر بود، زر و سیم را که برسم با ژوساو پرداخته میشد، گداخته در قالبهای سفالین میریختند. پس از آنکه آن گداخته سرد میشد قالبها را شکسته، شمشها را در کنجینه انباشته نگاه میداشتند و باندازه‌ای که لازم میآمد آنها را سکه میزدند»<sup>۲</sup> دیودوروس (Diodorus) در تاریخ خود که در آخرین قرن پیش از میلاد نوشته شده در سخن از رزم اسکندر با داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی، مینویسد: «آنگاه که اسکندر در شهر شوش بکاخ پادشاهی در آمد در خزینه آنجا بیش از چهل هزار تالنت (talente) سیم و زر غیر مسکوک انباشته دید، اینها را پادشاهان از زمان پیش دست نخورده بجای گذاشته بودند، تا اگر روزی، ناگهان، حادثه‌ای روی آورد، از این ذخیره پولی بدست آید. از این گذشته، زر مسکوک یعنی داریوشی (دریکوس Dreikos) بارزش نه هزار تالنت موجود بود»<sup>۳</sup>.

۱- Numismatique Ancienne par Barthelemy p.3-4;

The Coins Of The Shahs Of Persia (Safavi, Afghan, Efsharis, Zend And Kajars) by R.S. Poole, Paris 1887 p. XXXIII and LXXXIII; Coins, Medals And Seals Of The Shahs Of Irân (1500-1941) by H. L. Rabino 1945. p. 32 and 48

۲- Herodotos III, 95-96

۳- Diodorus Siculus XVII, 66 übersetzt von Julius F. Wurm, Stuttgart 1839

یوستی Justi کوبدیک داریوشی طلا بارزش ۲۱ مارک Mark و هزار داریوشی یک تالنت زر Goldtalente بود، نگاه کنید به

Geschichte Irans Von Ferd. Justi im Grundriss der Iranischen Philologie, 2. Band Strassburg 1896-1904 S.439

جز شاهنشاه کسی حق ضرب پول طلا نداشت. خستیره پاونها (ساتراپها) و شهریارانی که در کشورهای خود نماینده شاهنشاه بودند، اجازه داشتند تا باندهای در قلمرو فرمانروایی خود پول نقره ضرب زنند. ده سکه نقره مساوی بود با يك سکه طلا. هرودت مینویسد: «اریانند Aryandes را که کمبوجیه بحکومت مصر گماشته بود، چندی پس از آن کشته شد، برای اینکه خود را با داریوش یکسان پنداشت. چون او شنیده و دیده بود که داریوش میخواهد یادگاری از خود بجای گذارد، که هیچیک از پادشاهان بدان دست نیافته بودند، او نیز همان را تقلید کرد تا اینکه بسزای خود رسید. داریوش از خالصترین طلا سکه زد، اریانند، مرزبان (ساتراپ) مصر هم از نقره سکه زد بنام «اریانندی». هنوز هم اریانندی از خالصترین سکههای نقره بشمار میرود. پس از آنکه داریوش از آن آگاه شد فرمان داد او را بگناه خود سری بکشند»<sup>۱</sup>. از همین سختگیریها و اعتبار دولت هخامنشی و عیار درست و فلز خالص خود سکههای طلای آن دوران بود که در زمانی پول ایران در سراسر جهان اعتبار و رواج داشت.

واحد پول رایج زمان هخامنشیان کرشه Karsha خوانده شده است و این یگانه کلمه درست ایرانی است که در میان نامهای گوناگون که هر کدام از سرزمین و قوم بیگانه است، بجا بود، همین کلمه را بجای «ریال» برمیگزیدند، اینچنین يك لغت بسیار کهنسال زنده میشد و ایراد تغییر دادن «قران» عربی به «ریال» اسپانیایی که هیچیک از این دو نزد ما شرافت قدمت هم ندارد، بر کسی وارد نمیکردید.

چنانکه میدانیم نامهایی که به بسیاری از مسکوکات داده اند و برخی از آنها را یاد خواهیم کرد، از نامهای اوزان است، کرشه هم نام وزنی است و هم نام يك پول

Herodotos IV, 166 Translated by J. Enoch Powell, Vol. I, -۱  
Oxford 1949 p.339; Encyclopédie—Robert Numismatique Ancienne  
par B. A. A. Barthelemy, Paris 1866 p. 15

بفقرات ۲۷-۲۹ از بخش هفتم کتاب هرودت هم ملاحظه شود که از فراوانی داریوشی طلا یاد میکند.

مخصوص. همچنین در سانسکریت کرشه پنه Karshapana که نام وزنه و پولی است، درست مانند کلمه دیگر سانسکریت نیشکه Niska میباشد. <sup>۱</sup> چندین کرشه Karsha یا وزنه از روزگار هخامنشیان بیادگار مانده، یکی از آنها اینک در موزه ایران باستان در تهران نگهداری میشود. این وزنه از یک پاره سنگ سخت، تیره سبزرنگ تراشیده و صیقل گردیده و بروی آن سه زبان پارسی باستان و بابلی و عیلامی بخط میخی کنده گری شده و یادگاری است از زمان خود داریوش، کسی که نخستین بار در ایران پول سکه زد. این وزنه صدویست کرشه است. در سال ۱۳۱۶ هجری خورشیدی در هنگام خاکبرداری یکی از سر اچه های طرف جنوبی گنجینه تخت جمشید پیدا شده است. <sup>۲</sup> نوشته ای که در آن بزبان پارسی باستان کنده گری شده این است: « صدویست کرشه - منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه دیها (= کشورها)، شاه این [مرزو] بومها، پسرویشناسب (= گشتاسب) هخامنشی. » <sup>۳</sup>

وزنه دیگر بوزن شصت کرشه که آنهم درست مانند وزنه موزه تهران از داریوش بزرگ است و نوشته آن سه زبان بی کم و بیش همانند آن وزنه است اکنون در موزه آسیایی لنینگراد میباشد. این وزنه را خاورشناس امریکایی جکسن در سال ۱۹۰۳ میلادی در سفر خود بایران، در مزار شاه نعمت الله ولی، در ماهان، نزدیک کرمان دیده و در کتاب خود « ایران پارینه و کنونی » بتفصیل از آن سخن داشته و سه عکس آن را که هر یک نمودار خط میخی پارسی باستان و عیلامی و بابلی است، چاپ کرده است. <sup>۴</sup>

۱- در همه فرهنگهای سانسکریت این دولت یاد گردیده است.

۲- گزارشهای باستانشناسی تألیف محمدمتی مصطفوی تهران ۱۳۲۹ ص ۱۴

۳- کلماتی که در فارسی آورده ایم در متن پارسی باستان هم بکار رفته، بوسه pusa که در متن آمده در فارسی و پهلوی پس شده بمعنی پود و پسر

بیامد نخست آن سوار هزیر پس شهریار جوان اردشیر (فردوسی)

۴- Persia Past And Present by A.v. Williams Jackson

New-York 1906 p. 181-4

جکسن در ۱۷ مرداد ۱۳۱۶ = ۸ اوت ۱۹۳۷ درگذشت.



وزنه ایست بنام داریوش ، بوزن ۱۲۰ کرشه که در تخت جمشید پیدا شده و در موزه  
تهران نگاهداری میشود .

دو کرشه دیگر از داریوش بجای مانده که یکی از آنها در موزه لندن نگاهداری میشود.<sup>۱</sup>

يك وزنه نیز بشکل شیر در موزه پاریس Louvre موجود است و نبشته‌ای ندارد.<sup>۲</sup>

گفتیم وزنه‌ای که در موزه تهران است یکصد و بیست کرشه است و آن بوزن امروزی میشود ۹ کیلو و ۹۵۰ گرام، یعنی ۵۰ گرام کمتر از ده کیلو گرام. اینچنین يك کرشه نزدیک به ۸۳ گرام است.<sup>۳</sup>

از همین وزن که بجای پوندو Pondô لاتین است واحد پول ایران خوانده شده، کرشه گفتند. در لوحه‌های عیلامی که در پایان سال ۱۳۱۲ در تخت جمشید پیدا شده (در حدود ۳۰ هزار لوحه) مزد کارگران به کرشه و شکل (بکسرشین و کاف) Shekel پرداخته شده و بساهم مزد کار با جنس داده میشد، چون گوسفند و شراب. يك گوسفند معادل سه شکل و يك کوزه (سبو) شراب بجای يك شکل بشمار آمده.<sup>۴</sup> کرشه در متون عیلامی این الواح کورشه اوم Kur-Sha-um آمده است.

شکل shekel از مسکوکات رایج روزگار هخامنشیان، يك دهم

شکل

کرشه میباشد.<sup>۵</sup> آنچه‌آنکه نام سکه کرشه هخامنشی از وزنه

کرشه است، نام سکه شکل از يك وزنه معین است.

۱- درباره این چهار کرشه و نبشته آنها نگاه کنید به

Old Persian by R. G. Kent,

New Haven 1950 p. 114 and P. 156-7; Die Keilinschriften der Achämeniden Von F. H. Weissbach, Leipzig 1911 S.104

و بسپاخ دانشمند آلمانی که روز چهارم دسامبر ۱۹۴۳ از جهان درگذشت در این کتاب فقط کرشه موزه لندن را یاد کرده است.

۲- نگاه کنید به History Of The Persian Empire by A. T. Olmstead Chicago 1948, Plate XXIX.

۳- گزارشهای باستان شناسی تألیف محمد تقی مصطفوی ص ۱۴

۴- Persepolis Treasury Tablets by George G. Cameron, Chicago 1948 p.2

۵- اذ برای ارزش کرشه و شکل نگاه کنید به ibid p.14; History Of The Persian Empire by A. T. Olmstead, Chicago 1948. p.186-191

گفتیم پیش از اختراع سکه خود فلز چون زروسیم غیر مضروب، بجای پول یا فلز ضرب شده، بکار میرفت، شکل هم در اصل مقداری از همان فلز است. این کلمه که دیرگاهی است بایران راه یافته، از لغت‌های سامی است و در همهٔ زبانهای سامی چون اکدی و بابلی و آشوری و فینیقی و آرامی و سریانی و عبری همین واژه با اندک تغییری موجود است.

شقالو Shaghâlu در زبان بابلی بمعنی سنجیدن است و در زبان عربی شقل بهمین معنی یاد آور مفهوم اصلی و دیرین کلمه است، همچنین در بابلی شیقلو نام وزنی است.<sup>۱</sup> در تورات شقل در بسیاری از موارد نام پول است. در یونانی این کلمه سیکلس Siglos شده است.<sup>۲</sup>

تو گویی کز ستیغ کوه سبلی  
فرود آرد همی احجار صدمن (منوچهری)

آنچه آنکه لغت شکل بهیئت آرامی از سرزمین بسابل بایران رسیده و سکه‌ای که ده يك كرشه بوده در زمان هخامنشیان چنین خوانده شده، لغت‌های من و سیر هم که هنوز در فارسی رواج دارد از همان سرزمین است و در اصل نامهای اوزانی بوده و بساهم مسکوکات را چنین خوانده‌اند. من، وزنی که امروز رسماً برابر است با سه کیلو، در هر جای ایران متفاوت بوده، مقداری کم و بیش داشته است، مثلاً من آذربایجان دو برابر من ری است. در عربی من و جمع آن امنان نزد جوالیقی معرب است: «المن الذي یوزن به»، قال اصمعی

۱- شقل الدینار وزن کرد دینار را، بسنجید (منتهی الارب)

۲- Assyrisches Handwörterbuch Von F. Delitzsch, Leipzig 1896 S. 685-6

Akkadische Fremdwörter Von H. Zimmern, Leipzig 1917 S. 23; The Foreign Vocabulary Of The Qurân by Arthur Jeffery, Baroda, 1938 p. 258; Websters New International Dictionary در متن عیلامی السواح بن سو کش Pan-Su-Kash بجای شکل آمده است همین کلمه است که در آلمانی Sekel و در فرانسه Sicle شده است.

هواجمی معرب<sup>۱</sup>. اگر از اعجمی ایرانی اراده شده باشد، بی شک سهوی است مانند بسیاری از سهوهای دیگر در تشخیص کلمات. ممکن است کلمه من اصلاً سامی نباشد زیرا در زبان شوهر قوم غیر سامی و غیر آریایی لغت منه mana بجای مانده و از آنان با کدیها رسیده منو manû گفتند و در عبری مانه mâneh شده است. همین کلمه است که در یونانی منا mnâ و در لاتین مینه mina و در هندی قدیم منا mnâ گردیده است. «من» اساساً وزنی بوده پس از آن نام پولی گردید و بمرور زمان نزد اقوام مختلف، ارزشهای مختلف پیدا کرد.

نزد شوهریها و اکدیها يك من (در حدود نیم کیلو) دارای شصت شیکلو (شکل) بود.<sup>۲</sup> الخوارزمی در قرن سوم هجری وزن يك من را در زمان خود چنین یاد کرده: «المن اوزن مائتین و سبعة و خمسين درهماً و سبع درهم و بالمئائیل مائة و ثمانون مثقالاً...»<sup>۳</sup>

خدنگی و بیکان او ده ستیر

ذ ترکش بر آورد کرد دلیر (فردوسی)

سیر = استیر = ستیر که در هندی امروزه نام وزنی است و در عربی استار و جمع آن استایر از لغات بسیار کهنسالی است که از سر زمین بابل بایران و کشورهای دیگر رفته است. وزن استیر یا استار متفاوت یاد شده، امروزه در ایران ۷۵ گرام است در نوشتههای پهلوی ستیر نام پول و وزنی است. در شایست نه شایست در فصل اول فقرات ۱-۲ گفته شده که «در وندیداد» فرگرد ۴ فقرات

۱- العرب الجوالقی باهتمام احمد محمد شاكر قاهرة ۱۳۶۱ ص ۳۲۴ و بصفحه ۲۹۲ همان كتاب نیز نگاه كنید.

۲- Histoire de l'Asie Antérieure. de l'Inde et de la Crète - par Hrozny, Traduction Française par Madeleine David, Paris - 1947 p. 144-5

۳- مفاتیح العلوم . الخوارزمی طبع قاهرة ۱۳۴۲ ص ۱۱ مکابیل العرب و اوزانها.



۱۱۴-۵۴ مراد است) از هشت پایه گناه سخن رفته و از برای هر يك از این گناهان وزنی معین شده چون فرمان چهار ستیر و هرستیر چهار درهم ( = جوجن) باشد.<sup>۱</sup> در بحر الجواهر آمده: «استار هواربعة مثاقیل اوستة دراهم و دانقان او اربعة مثاقیل و نصف، قال الاقسرائی، هوستة دراهم و ثلاثة اسباع درهم قال صاحب التذكرة الاستار الطبی ستة دراهم وثلاثا درهم قال الشيخ الاستار ستة دراهم و نصف فی الصراح استار ده درم سنك باشد و در بعضی مواضع شش و نیم درم سنك دارند باختلاف مواضع».<sup>۲</sup>

ابو منصور عبدالملك تعالی ( ۳۵۰ - ۴۲۹ ) در سخن از زردشت و آیین وی مینویسد: « و قال لاطلاق الا باحد ثلاثة الزنا والسحر وترك الدين و حرم السكر والزنا والسرقة و جعل عقوبة الزانی ان يضرب ثلاثمائة خشبة او يؤخذ منه ثلاثة اساتیر فضة و عقوبة السارق اذا شهد بسرقة بها ان یخرم فی انقه او اذنه و یغرم مثل قيمة ما سرق».<sup>۳</sup>

گفتیم سیر ( = استار - استیر ) هم از سرزمین بابل است. این کلمه در اصل ایشتار ( Ishtar ) است که نام الاهیة نامور آشور و بابل است، او پروردگار زندگی و نماینده ستاره زهره و معشوق پروردگار تموز است. تموز هم نزد ما جز ماههای سریانی معروف است.<sup>۴</sup>

بسا در ادبیات فارسی از این کلمه تابستان اراده میشود. ستایش ایشتار در سرزمین عراق کنونی بسیار قدیم تر از روزگار فرمانروایی بابل و آشور است، زیرا ستایش

—۱— Shâyast-né-Shâyast by J. C. Tavadia.

فرمان Framân درجات گناهان دیگر: آ گرفت-او برشت-اردش-خورد-بازای-بات-تناپور هر برخی از اینها در فرهنگهای فارسی نیز یاد گردیده است.

۲- بحر الجواهر چاپ طهران

۳- غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم تألیف ابوالمنصور النعالمی باهتمام زوتنبرک Zotenberg، پاریس ۱۹۰۰ ص ۲۶۰-۲۶۱

۴- دو تشرین و دو کانون و پس آنکه شباط و آذر و نیسان ایبار است

حزیران و تموز و آب و ایلول نگه دارش که از من یادگار است

نصاب الصبیان ابونصر فراهی

۵- عمر برف است و آفتاب تموز (سعدی)

وی میراثی است که از شومروا کد ببالیه‌ها و آشوری‌ها رسیده است.<sup>۱</sup> در فلسطین و فینیقیه هم ستایش وی بنام استرته Astarté رواج داشت.<sup>۲</sup>

بخشی از تورا، کتاب استر معروف است. در این کتاب از آشورش (خشایارشا) چهارمین شاهنشاه هخامنشی و زنی استر یاد گردیده است. آنچه‌آنکه در آنجا آمده خشایارشا در سال سوم شهر یاری خویش بز می از برای همه بزرگان و سران کشورهای خویش در پایتخت شوش بیار است. در هفتمین روز آن جشن با شکوه پادشاه خواست که ملکه ایران وشتی Washti با تاج خسروی بآن جشن در آید تا مهمانان او را ببینند، زیرا ملکه بسیار زیبا بود اما ملکه فرمان نپذیرفت و نخواست خودنمایی کند، پادشاه از این نافرمانی خشمگین شد و دادوران دربار آنرا سرپیچی از فرمان شاه باز شناختند. آنگاه پادشاه همه را آگاه ساخت که دیگر وشتی ملکه ایران نیست و بجای وی ملکه دیگری خواهد برگزید. پس از آن از سراسر کشورهای ایران دختران زیبا در شوش گرد آمدند، در میان آنان دختر یتیمی بود از خاندان یهود که در هنگام استیلای پادشاه کلدی، بنوکدنزر Nabukadnazar، (در سال ۵۸۶ پیش از مسیح) از اورشلیم بشوش مهاجرت کرده بود و پسر عمش مردخای او را تربیت میکرد، پسند خشایارشا گردید. این دختر یهود استر است که تاج شاهی بسر او گذاشتند... غرض از یاد آوردی این داستان که هم‌نام استر (= ایشتار = استار... استیر = ستیر = سیر) است.

برخی از دانشمندان و خاورشناسان خواسته‌اند میان ایشتار الاله بابلی و اناهیتا (ناهید) ایزد مؤنت ایرانی ارتباطی بدهند.<sup>۳</sup> پنجمین پشت که یکی از دلکش‌ترین بخش

۱- درباره ایشتار و تموزنگاه کنید به Altorientalischen Geisteskultur Von Alf. Jeremias Leipzig 1913 S.253-263 und 263-273

۲- Histoire de l'Asie Anterieure par Hrozny, Traduction par Medeleine David, Paris 1947 p. 133

۳- نگاه کنید به The Foundations of The Iranian Religions by L. Gray (K.R. Cama Oriental Institute No.5) Bombay p. 58-9

اوستاست و آبان یشت خوانده میشود در نیایش ناهید است. ناهید فرشته نگهبان آب آنچنانکه در آبان یشت تعریف گردیده، یادآور ایشتار بابل است.<sup>۱</sup> از اینکه نام این الاهی بمفهوم وزنی گرفته شده و بساهم مسکوکاتی بنام او خوانده شده از اینروست که پیش از اختراع پول در لیدیا در روی پاره‌های زر و سیم که از برای مبادله و داد و ستد بکار میرفت، سرو پیکر برخی از خدایان ضرب میشد. سر ایشتار هم در سرزمینهایی که ستایش وی رواج داشت در روی اینگونه فلزات ضرب شده بنام سرایشتار معروف بود. پس از اختراع سکه هم در بسیاری از پولهای رایج یونان و سرزمینهای دیگر سر خدایان گارانی چون زئوس (Zeus) (Jupiter)؛ اپولون (Apollon)؛ ارتemis (Artemis) (Diana)؛ افرودیته (Aphrodite) و دیگران ضرب شده است.<sup>۲</sup>

توکیدیدس Thukydidis تاریخ نویس یونانی که در سال ۴۶۴ تولد یافت و گویا در حدود سال ۳۹۵ پیش از میلاد در گذشت و بنابراین همزمان اردشیر اول و داریوش دوم هخامنشی بوده در تاریخ خود جنگ پلوپونس (peloponnesos) سکه زرین داریوش را با کلمه استتر (= استیر) آورده (Stater Dereikos) یعنی استیر داریوشی.<sup>۳</sup> چنانکه دیده میشود در پانصد قرن پیش از مسیح پول طلای ایران استتر (= ایشتار) خوانده شده و بسیاری از مسکوکات یونانی نیز چنین نامیده میشد، از آن است استرفلیب مقدونی، پدر اسکندر. گذشته از اینکه این کلمه نام برخی از مسکوکات بوده، نام وزنی هم بوده. در سراسر دوران تاریخی ایران این کلمه خواه

۱- نگاه کنید بتفسیر اوستای نگارنده جلد اول یشتها ص ۱۵۸-۱۷۶

۲- The History Of The Persian Empire by Olmstead p.14 and 187- 8, plate LIV;

Griechische Geschichte Von Ettore Ciccotti, Gotha 1920 S.48 -

Geschichte des Peloponnesischen Krieges, übersetzt Von J. -۳

David Heilmann, Zweite Band. Leipzig S.267 فصل ۸ فقره ۲۸

سکه و خواه وزن، رایج بود و در زمان ساسانیان يك ستير چهار درهم ارزش داشت.<sup>۱</sup>

در میان لغت‌های اوزان و مسکوکات شایسته است که دانك یاد

### دانك

گردد. دانك یا دانكگ برخلاف بسیاری از اینگونه لغات فارسی

است و در اوستا دانا dānā و در سانسکریت دهنا dhānā (دهانیه dhānya) بمعنی

دانه است. در پهلوی دانك dānak بهمین معنی است. در برخی از فرهنگ‌های فارسی، چنانکه

در سروری، دانك بمعنی دانه یاد گردیده است. از اینکه وزن معینی و سکه مخصوصی از

کلمه دانه گرفته شده همانند دارد، چون جو (شعيرة) و خردل<sup>۲</sup> و نخود و باقلی<sup>۳</sup> و فندق

و جز اینها و خود کلمه حبة (عربی) معادل دو جو است.<sup>۴</sup>

در زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز گرن grain از کلمه لاتین granum که بمعنی

دانه است، نام کوچکترین وزن هم میباشد. در نوشته‌های پهلوی دانك هم وزن و اندازه

و هم پول است و بسا بجای آن لغت آرامی (هزارش) مد mad بکار رفته است.<sup>۵</sup>

۱- L. Iran Sous les Sassanides par Christensen; Copenhagen 1936 p.48-9

ابومنصور جوالیقی در المعرب گوید: «الاستار: قال ابو سعید سمعت العرب تقول لاربعة «استار» لانه بالفارسية «چهار» فأعربوه فقالوا «استار» ...»

نویسنده فرهنگ انجمن آرای ناصری در کلمه «ستیر» بفرهنگ نویسان دیگر تاخته و گوید آنچه درباره وزن آن نوشته اند خطاست و نیز: «ستیر» مخفف استار است و عربی است نه پارسی و وزن استار چهار مثقال و نیم بود.»

۲- دانو کرش dānō-Karsh یعنی دانه کش در اوستا صفت مورچه است. نگاه کنید بجلد اول فرهنگ ایران باستان، تألیف نگارنده س ۱۹۸

Altiranisches Wörterb. Von Bartholmae Sp.734; Grundris de Neupersischen Etymologie Von Horn No. 535

۳- والشعيرة ايضا ستة خردل . نگاه کنید به بحر الجواهر

۳- باقلا یونانیه وزن اربع و عشرين شعيرة ؛ باقلا مصریه وزنها ثمان و اربعون شعيرة

۲- الخوارزمی طبع مصر ۱۳۴۲ ص ۱۰۵ و به بحر الجواهر

۴- شعيرة يك جو ، حبة دو- الحبة شعیرتان نگاه کنید بمقدمة الادب زمخشری ص ۶۶

۵- مد در زبان عربی هم داخل شده ، الخوارزمی در مفاتیح العلوم (ص ۱۱) در سخن از مکابیل نگاه کن و اوزانها درباره مد (جمع امداد) گوید: «المد رطل وثلاث». در مقدمة الادب زمخشری (ص ۶۶)

بقیه در صفحه ۲۶۹

درفارسی نیز دانك و دانگانه بمعنی پول است :

ازدهایی چون ستون خانه میکشیدش از پی دانگانه (مولوی)  
 معرب آن دانق<sup>۱</sup> و جمعش دوانیق است. ابودوانیق کنیه دومین خلیفه عباسی  
 ابوجعفر المنصور معروف است که مردی بخیل بود. در بسیاری از کتب تواریخ آمده  
 که بمناسبت بخل وی و اندوختن سیم و زر و فراهم آوردن درهم و دینار یا انباشتن  
 دانك (پول) او را چنین خوانده اند. در نامه پهلوی «شهرستانهای ایران» ابومنصور  
 با همین کنیه یاد گردیده. «شاهستان بکدات ابوگافر چگون شان ابودوانك خواننت  
 کرت» یعنی شهرستان بغداد را ابوجعفر، چنانکه او را ابودوانیق خوانند ساخت<sup>۲</sup>.  
 ابوجعفر المنصور (برادر ابوالعباس السفاح) در ذیحجه ۱۳۶ بخلافت رسید و در ذیحجه  
 ۱۵۸ مرد. همان خلیفه بدکنشی است که تیسفون پایتخت ساسانیان را ویران کرد و  
 بغداد را ساخت.

مانده از صفحه ۲۶۸

سطر ۹) آمده: «مد» پیمانه يك منی المدرطل و ثلث عنداهل الحجاز و رطلان عنداهل العراق» -  
 الميدانی درست مانند زمخشری المدر را تعریف کرده است.

در منتهی الارب آمده: «مده بالضم پیمانه است باندازه در رطل نزد اهل عراق و يك و ثلث در رطل  
 نزد اهل حجاز یا مقداری پری دودست مردم پیمانه چون هر دو کف را بر کند».

و نگاه کنید به مناخنای (فرهنگ پهلویك) فصل ۱۸ ترجمه Asa و Haug و Junker ص ۱۱۴

۱- دانج هم معرب دانك چنانکه در «شاه دانج» - دانق، هوسدس درهم، معرب، وهو عند الاطبا  
 ثمانی شعیرات و يقال دانق بفتح النون و كسرها و دانق. نگاه کنید به مفید العلوم و مبیید الهموم (وهو  
 تفسیر الفاظ الطیبة و اللغویة الواقعة فی الكتاب المنصوری للرازی) لابن الجشا، طبع رباط ۱۹۴۱  
 ص ۴۷ :

الدرهم ستة دوانیق والدانق ست حبات والجة شعیرتان نگاه کنید به اسامی فی الاسامی به  
 الباب الثانی والمشرون فی ذکر الموازن والحساب

۲- شاهراستانهای ایران فقره ۶۱، جمله ای که درباره بنای بغداد یاد شده گویا بعدها در  
 عهد خود المنصور افزوده شده است. خود شاهراستانها باید که بهتر از آن عهد باشد. نگاه کنید به

A Catalogue Of The Provincial Capitals Of Eránshahr by J.  
 Markwart Edited by G. Messina: Roma 1931 p. 5 and 114

بی آنکه در آید بخرانه درمی سیم  
اندر همه گیتی نه درم ماند و نه دینار  
(فرخی سیستانی)<sup>۱</sup>

دینار و درهم

دینار و درهم که دیرگاهی است در ایران زمین شناخته شده هنوز در سرزبانهاست. ریال واحد پول ایران بصد دینار تقسیم شده، چنانکه پیش از رسمی شدن ریال در ۲۷ اسفند ۱۳۰۸ هجری خورشیدی، قران نیز عبارت بوده از هزار دینار. درهم در هنگام چیره شدن اسکندر بایران، در پایان سده چهارم پیش از میلاد بدستیاری یونانیان در ایران رواج گرفت، دینار از کلمه یونانی دناریوس denarios (= denarion) میباشد و در لاتین دناریوس denarius شده. <sup>۲</sup> يك سكه قدیم فرانسه، بنام دینه (denier) از همین لغت لاتینی است.

همچنین درهم (= درم) از کلمه یونانی دراخمه draxme میباشد و معنی لفظی آنرا در یونانی يك مشت پر یا يك چنك پر یاد کرده اند. <sup>۳</sup> خوارزمی در مفاتیح العلوم در خمی (جمع در خمیات) را که بخوبی یاد آور تلفظ یونانی کلمه است، یکی از اوزان طبی یاد کرده: «در خمی اثنتان و سبعون شعیره».<sup>۴</sup> محمد بن زکریای رازی در کتاب طب المنصوری که در میان سالهای ۲۹۰-۲۹۶ تألیف شده در وزن درهم مینویسد: «الدرهم الطبی هونمانیه و اربعون شعیره من اواسط حبوب الشعیر، ینقص عن درهم الکیل بشعرتین و خمس شعیره».<sup>۵</sup> غرض از ذکر این چند فقره از اوزان

۱- فردوسی در نامه یزدگرد سوم بمرزبان طوس درم و دانک را چنین یاد کرده:

بدین روز کار تباہ و دژم بیاید ز گنجور ما چل درم پس آنکه کسی کو بود زیر دست یکی زان درمها گراید بشصت ازین شصت بر ترشش و چار دانک بیاید نوشته بخواند بیانک

۲- نگاه به Historia Naturalis. Plinius XXXIII. 13

۳- «as much as one Can hold in The hand»

نگاه کنید به The Foreigne Vocabulary Of The Qurân by Arthur

Jeffery, Baroda 1938 p.129 and 133; Griechische Geschichte

درهم لفظاً يك چنك پر Von Ettore Ciccotti, Gotha S.48 (Handvoll)

میباشد چنانکه ابلس (= پول) که يك ششم درهم است لفظاً بمعنی خرده و پاره یا مقداری کم و ناچیز است:

۴- مفاتیح العلوم ص ۱۰۵ ۵- مفید العلوم و مبدء العلوم ابن الحشاء طبع رباط ۱۹۴۱ ص ۴۷

برای این است که دینار و درهم در ایران در قرون متفاوت چه پیش از اسلام و چه پس از آن نام اوزانی هم بوده آنچنانکه نزد یونانیان هم نام اوزان و مسکوکاتی بوده .

در یونانی بودن این دو کلمه امروزه کسی اندک شبهه‌ای ندارد اما در بارینه لغویین عرب زبان در سر آنها بسیار گفتگو کردند بویژه که هر دوی آنها در قرآن آورده شده : در سوره آل عمران آیه ۶۸ کلمه دینار و در سوره یوسف آیه ۲۰ کلمه درهم جمع درهم آمده است . ابن درید و جوالیقی و راغب اصفهانی و سیوطی در مظهر و تعالی در فقه اللغة از دینار و درهم سخن میدارند : ابن درید در جمهرة اللغة گوید : و الدینار فارسی معرب ؛ درهم معرب وقد تکلمت به العرب قديماً اذ لم يعرفوا غيره ؛ جوالیقی در المعرب گوید : الدینار فارسی معرب واصله دنار و هو و ان كان معرباً فليس تعرف له العرب اسماً غير الدینار و باز جوالیقی گوید : درهم معرب وقد تکلمت به العرب قديماً اذ لم يعرفوا غيره .

راغب الاصفهانی که گویا در سال ۵۰۲ هجری در گذشت، در کتاب المفردات الفاظ القرآن کلمه دینار را از دولغت فارسی مرکب دانسته : «وقيل اصله بالفارسية دين آر ، أي الشريعة جائت به»

شك نیست که دینار و درهم در زبان عرب از کلمات دخیله است و معرب از فارسی نیست. این دولغت دیر گاهی است که از یونانی داخل زبانهای سامی چون عبری و سریانی و آرامی و حبشی (امهری) و جز اینها گردیده ، ناگزیر از این زبانها بزبان عربی رسیده است . در سرزمین سوریه از آغاز سال چهارم میلادی سکه طلای دینار رواج داشت ، ناگزیر عربها نیز در زمانی نسبتاً قدیم با این مسکوکات آشنا شدند و نام آنرا شنیدند هر چند که خود سکه‌ای نداشتند در روزگار ساسانیان دینار ، سکه زر و درهم ، سکه سیم بوده . از همه پادشاهان خاندان ساسان مسکوکات فراوان بجای مانده است . چون در این گفتار مقصود ما بخت سکه‌شناسی ( numismatique ) نیست ، باید از

جزئیات بکنریم<sup>۱</sup>

در نوشتنهای پهلوی دینار و درهم یاد شده از آنهاست در کنار نامك اردشیر پاپکان و شایست نه شایست و شکند گمانیک و بیچار و جزاینها<sup>۲</sup> و بسا بجای درهم (drahm) علامت (ایدئوگرام ideogramme) جوجن که از لغات آرامی (هزوارش) است بکار رفته و از آن یاد کردیم. در میان مسکوکات گوناگون دینار و درهم در ادبیات ما پایه استواری پیدا کرده. هر گاه که سخن از پول یا مسکوکی باشد همین دو کلمه بکار رفته و بسا هم بجای پول که گفتیم در نوشتنهای پیشینیان دیده نشده، درم گفته اند در حدود العالم در سخن از ناحیت هند گوید: «سلابور شهری بزرگ است با بازارها و بازرگانان و خواستها و پادشاهی از آن رأی قنوج است و درمهای ایشان گوناگون است که دادوستدشان بر اوست ...»<sup>۳</sup>

پس از برچیده شدن دستگاه شاهی ساسانیان، دینار و درهم فراوان بدست عربها افتاد، در سال شانزدهم هجرت که تیسفون گشوده و غارت شد بهر يك از شصت هزار تن از لشکر عرب، درازده هزار درهم رسید<sup>۴</sup> سکه های دینار و درهم ساسان بسا تصویر پادشاهان این خاندان و خط پهلوی و علامت آتشکده همچنان در میان عربها و ایرانیان رواج داشت، جز آنکه در کنار آنها «بسم الله» افزوده شده است. تا اینکه

۱- درباره مسکوکات ایران قدیم نگاه کنید به

Numismatique De La Perse Antiques Par Jaques De Morgan. Ier Fascicule.

Introduction - Arsacides, Paris 1927;

2e Fascicule, Perside - Elymaïde, Characene, Paris 1930;

3e Fascicule Dynastie Sassanide, Paris 1933

۲- کار نامك اردشیر پاپکان فصل ۱۳ فقرات ۶ و ۷؛ شایست نه شایست by Tavadia p.160  
شکند گمانیک و بیچار فصل ۱۵ فقره ۷۲

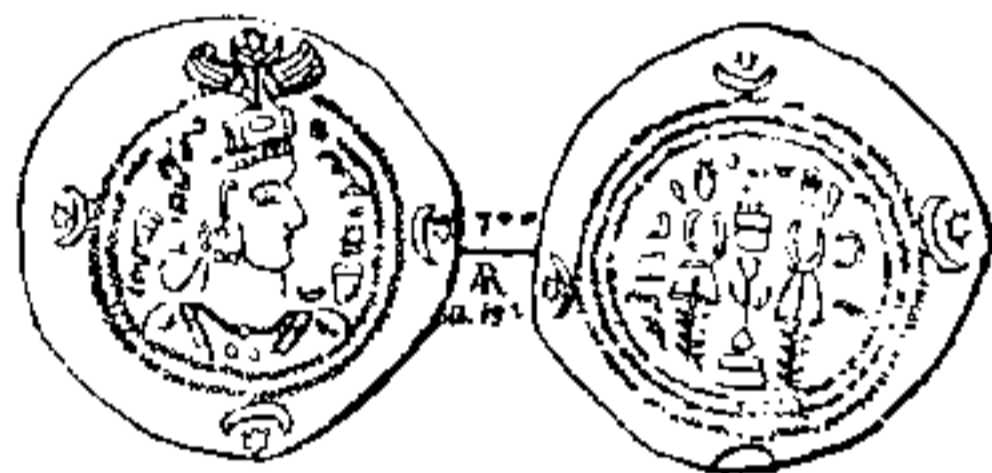
Shkand - Gumanik Vicâr Par De Menasce Fribourg 1945.

۳- حدود العالم چاپ تهران ص ۴۵، در این کتاب یکی از آن درمهای رایج سلابورشانی یاد شده. در چاپ این کتاب درم شیبانی یاد گردیده، در فرهنگ اسدی چاپ کتنگن (از شهرهای آلمان) و هم چاپ تهران شیبانی آمده و بشعر فرخی گواه آورده شده با اندازه لشکر او نبودی گراز خاک و از گل زدندنی شیبانی. برهان قاطع شیبانی را مانند اسدی چاپ تهران درمی رایج خراسان دانسته است.

۴- Geschichte des Alten Persien Von F. Justi, Berlin 1879 S. 242



عبدالملك بن مروان پنجمین خلیفه اموی (۶۵-۸۶ هجری) نخستین بار يك سكه عربی بوجود آورد. ابن رسته (ابوعلی احمد بن عمر) در کتاب الاعلاق النفیسه که در سال ۲۹۰ هجری نوشته شده گوید: « واول من نقش بالعربیة علی الدرهم عبدالملك بن مروان... »<sup>۱</sup> الیعقوبی معروف بابن واضح (احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب الکاتب) که در سال ۲۹۲ هجری در گذشت مینویسد: « وفی ایام عبدالملك نقشت الدرهم والدينار بالعربیة »<sup>۲</sup>. قدیمترین سکه‌ای که بتوان آنرا عربی نامید از همین عبدالملك است که در تاریخ ۷۵ هجری سکه خورود. این سکه نقره بیشک بتقلید درهم ساسانی ضرب شده است. درهم که با اردشیر پاپکان (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) بوجود آمد تا سال ۱۸۰



سکه یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی

هجری در تبرستان با خاندان اسپهبدان پایدار ماند. <sup>۳</sup> آخرین سکه ساسانیان از یزدگرد سوم است که در سال بیستم پادشاهی وی یعنی همان سالی که کشته شد در یزد ضرب شده است. <sup>۴</sup>

کهن‌ترین سکه زر، دیناری است که در تاریخ ۷۷ از همین عبدالملك بجای مانده و بتقلید دینار بیزانس (رم السفلی) ضرب شده است. آخرین دینار اندکی پیش از برافتادن خلافت عباسی و کشته شدن مستعصم در سال ۶۵۶ هجری، در بغداد سکه خورده است. <sup>۵</sup> همین عبدالملك بن مروان که دینار و درهم ایرانی را بدینار و درهم عربی

۱- کتاب الاعلاق النفیسه تصنیف ابن رسته طبع لیدن ۱۸۹۱ ص ۱۹۲

۲- تاریخ الیعقوبی الجزء الثالث طبع نجف ۱۳۵۸ ص ۲۶

در مجل التوارخ چاپ تهران ۱۳۱۸ شمسی ص ۳۰۴ در سخن از عبدالملك گوید: « واندک سال هفتاد و شش نقش زر و درم فرمود کردن ».

و نگاه کنید به A Catalogue Of The Arab - Sassanian Coins by John Walker, London 1941 p. XXXIX

۳- Coins Of Tabaristân And Some Sassanian Coins From Susa by J. M. Unvala, Paris 1938 p.7

۴- Zeitschrift des Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, 33. Band, Leipzig 1879 S. 83

۵- Encyclopédie de L' Islâm. Tome I p. 1002-3 et p. 1005-6

بگردانید، در زمان او دیوان را از لغت پارسی با لغت عربی نقل کردند.<sup>۱</sup>  
دینار و درهم هنوز هم در برخی از کشورها نام سکه مخصوصی است، آنچنانکه  
در اخم در یونان و دینار در یوگوسلاوی و عراق و در ایران هم یک ریال بیکصد دینار تقسیم  
شده است.

در پایان ناگفته نماند فلس جمع فلوس نام سکه مسین عرب، نیز یونانی است،  
از یونانی بیزانس (رم السفالی) فولیس Phollis گرفته شده و خود این کلمه از لاتین  
« فولیس Follis » میباشد، چنانکه پیش از ایرانی که بجای فلس عربی است و پیشیزه که بمعنی  
فلس ماهی گرفته شده و پیشی که همان پیشیز است اصلاً ایرانی نیست. بلکه ارامی است.<sup>۲</sup>  
این است باختصار نامهای برخی از سکه‌ها که به جز دوسه‌تای از آنها، هر یک از سرزمینی  
بکشور ما راه یافته است، همچنین است نامهای بسیاری از سکه‌ها نزدیک اقوام دیگر.  
در این گفتار فقط بذکر نامهای برخی از این سکه‌ها که در ایران رواج داشته و ارزش  
تاریخی و لغوی یافته بسنده کردیم تا نمونه‌ای باشد از برای صدها سکه دیگر که با  
نامهای گوناگون خود با بسر کار آمدن پادشاهی از خاندانی ایرانی یا بیگانه، چندی در  
اینجا مانده و سپری شدند.

۱- تجارب السلف چاپ تهران ۱۳۱۳ ص ۷۵

۲- پیشیز بمعنی پول خرد و ریز و کم بها بجای فلس یا ابلس obolos میباشد :

چه فضل گوهر و یا قوت بر نپهره پیشیز  
(رودکی)  
ولیکن چو گفتی پیشیز مسینی  
(ناصر خسرو)

چه فضل میر ابوالفضل بر همه ملکان  
سخن نا نگفتی بدینار مانی

بمعنی پولک ماهی :

گفتی از لاله پیشیزستی بر ماهی شیم  
(معروفی)  
پشیزه بر تنش چون کوکب شیم  
(فخر گرگانی در ویس و رامین)

می بر آن ساعدش از ساتکنی سابه فکند  
یکی بیکر بسان ماهی شیم

پشی بمعنی پیشیز در یک شعر شرم انگیز سوزنی بکار رفته است .

Encyclopédie de L. Islâm Tome I p.50;

نگاه کنید به

Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, Leipzig -  
1894 S. 491-2

## ارتشتار

در گفتار پول گفتیم که لغت اسپانیایی ریال را باشتباه فارسی پنداشته بجای قران برگزیده‌اند. اشتباه نبخشودنی دیگر این است که ارتشتار لغت چندین هزار ساله ایرانی را خراب کرده بهیئت «ارتش» بجای لشکر یا قشون ترکی برگزیده‌اند.

کسی از این لغت‌سازان نابکار نپرسید که کلمه ارتش در کجا بکار رفته و اگر ساخته خودتان است، چرا باین شکل در آورده‌اید؟ این کلمه آنچنانکه هست مهمل است. برخی کوشیده‌اند که این لفظ مهمل را مرکب از ااره و تیشه بیان کنند و اینچنین آنرا دارای مفهوم و معنی سازند.

معمولاً کلمات ساختگی که در این سالهای اخیر رواج یافته، از کتاب ساختگی دساتیر است، کتابی که در زمان اکبر شاه هندی، از پادشاهان مغول نژاد تیموری (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری قمری) در هند ساخته شده است. اما در مورد این لغت، دساتیر هم گناهکار نیست، چه در آنجا «رتشتار» بکار رفته و باین هیئت کلمه، نظر بهیئت باستانی آن که یاد خواهیم کرد، ایرادی وارد نیست. دیگر اینکه وجه اشتقاقی شکفت‌انگیز و خنده‌آور که در این سالهای اخیر جزء معلومات برخی از لغت‌شناسان ما شده معمولاً از فرهنگ انجمن آرای ناصری است، تألیف رضاقلی‌خان هدایت از نویسندگان دوره ناصرالدین‌شاه قاجار که در سال ۱۲۸۸ در گذشت. اتفاقاً در این کتاب فقط یاد شده: «ارتیشدار بمعنی سپاهی و لشکری». در بسیاری از فرهنگهای فارسی این لغت یاد نشده زیرا در اشعار گویندگان قدیم بکار نرفته است. در فرهنگ جهانگیری که در سال ۱۰۱۷ هجری در هند گردآوری شده، آنرا یاد کرده و شعری از زرتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی، از شهرری که در قرن هفتم هجری میزیسته، شاهد آورده است.

در هر جا که ارتشتار یا ارتیشدار ذکر شده از اره و تیشه سخنی بمیان نیامده است . این وجه اشتقاق از کیست و افتخار اختراع آن با کدامیک از لغت سازان است است آگاه نیستم . از هر که باشد شایان توجه است ، زیرا تاکنون کسی نشنیده و نخوانده که در روزگاران گذشته سپاهیان قومی اره و تیشه بدست گرفته بچنگ رفته باشند و کشوری را با اره و تیشه بروی لشکری گشوده باشند یا جنگاوران و هماوران خود را با تیشه از پای در آورده و با اره بدو نیم ساخته باشند . در جنگهای بزرگی که در جهان روی داد مانند جنگهای آشور و ایران و رم اگر کار با اره و تیشه بود ، ناگزیر بسیار وقت لازم داشته تا هزاران تن از لشکر دشمن با این ابزار ها نابود شوند و آن پیروزیها دست دهد . بسیار دشوار بوده که کشور های پهناور هخامنشیان در روزگار کورش و کمبوجیه و داریوش با دندانهای اره گشوده شده باشد . در کنده گریهای داریوش در تخت جمشید ، سربازان ایرانی باتیغ و تیرو کمان و سپر و نیزه دیده میشوند ، اما ازاره اثری نیست . پادشاهان خودستای آشور هم در کتیبه های گوناگون خود از اره یادی نکرده اند . اگر این لغت سازان فقط از برای آزمایش تن در دهند که آنان را از سرتا ران با اره بدو نیم کنند آنگاه بخود آمده خواهند دانست که با دندان اره میتوان هزاران درخت را با آسانی از جنگلهای مازندران و گیلان از پای در آورد و این بخش از ایران را در زمان کوتاهی مانند کرمان و سیستان ساخت اما آدمی را با پوست و گوشت و استخوان بدشواری میتوان با اره دوپاره کرد .

نکارنده در باره اسلحه ایرانیان تحقیقی کرده ام ، امید است در کتابی دیگر انتشار دهم . آنچه در اوستا و پارسی باستان و نوشتههای پهلوی و در خبرهای نویسندگان یونان و رم از ابزارهای جنگی ایرانیان سخن رفته ، باندازه ای که توانستم گردآوری کرده ام و بیسیاری از لغتهای فراموش شده که در گوشه و کنار ادبیات ما در نظم و نثر بجای مانده ، نیز برخوردارم . در میان این ابزارهای گوناگون که بویژه فزون و فراوان در اوستا یاد شده و معادل برخی از آنها در زبان فارسی بجای مانده ، در هیچیک از آنها واژه ای نیافتم که یاد آور اره و تیشه باشد : نه در میان ابزارهای حمله چون نیزه و

تیر و کمند و شمشیر و کارد و گرز و فلاخن و جزاینها و نه در میان ابزارهای مدافع-ه چون خود و سپر و زره و گریبان و بازوبند و ران‌بند و جزاینها. در میان این ابزارهای جنگی بواژه «چکوش» دوبار در اوستا برمیخوریم. امروزه چکوش ماننداره و تیشه دست‌افزار درودگری یا نجاری هم هست. در اوستا چنانکه در هر مزدیشت فقره ۱۸ و مهریشت فقره ۱۳۰، در هر دو جا با تیر و کارد و گرز و ابزارهای جنگی دیگر یاد شده و آن سلاحی بوده که می‌انداختند، مانند گرز کوچکی که پرتاب میشد. اتفاقاً در اوستا تیشه (تسه Tasha) در فرگرد (= فصل) ۱۴ و ندیداد فقره ۷ یاد شده و آن دست‌افزاری است از برای بریدن هیزمی که در آتش بسوزانند، درست همان دست‌افزاری که امروزه از برای بریدن چوب بکار رود.

اماره؛ در پهلوی ارک (arrak) در ایاتکار جاماسپیک فصل ۴ فقره ۲۴ بنظر نگارنده رسیده و در لهجه بلوچی ارک arrag گویند. و در لهجه شمالی بلوچ هرک harrag گویند. ۱ و منخفف آن ار میباشد

نه من بیش دارم ز جمشید فر      که ببرد بیور میانش بار

(فردوسی)

بیشک اره و تیشه در هر جا که یاد شده باشد و گویای هر زمانی که باشد، از روزگار جاماسپ دانا تا روزگار کنونی و در همه جای روی زمین از دست ابزارهای درودگری بوده و هست. در شاهنامه در داستان هوشنگ گوید پس از آنکه او آهن از سنک خارا بیرون کشید، آهنگری پیشه کرد.

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد      کجا زو تبر اره و تیشه کرد

ناصر خسرو گوید:

در خانه دین چو منبری سازی      از فکر تیشه ساز و از دست اره

انوری گوید:

درخت اگر متحرک شدی ز جای بجای      نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر

گمان نمیکنم لغت سازان در هنگام ساختن وجه اشتقاق کلمه ارتش، باره و

تیشه‌ای که در توراۃ در کتاب دوم سموئیل (باب ۱۲ فقره ۳۱) آمده برخوردار باشند. در آنجا اره و تیشه از ابزارهای شکنجه در عهد داود یاد گردیده است و نه باره شدن دو تن از ناموران توجه کرده باشند. چه بگمان اینان در کارزارهای تاریخی جهان هزاران هزار رزمآوران با اره و تیشه بخاک و خون خفتند، دیگر جای آن نیست که با ابزارهای شکنجه بنی اسرائیل و یا بدو تن از ناموران داستانی که با اره شربت شهادت نوشیدند، توجه کنند.

این دو نامور بجای اینکه از دم شمشیر آبدار بگذرند از دندان اره ناهنجار گذشتند. یکی از آن دو، جمشید است که در داستان ایرانی با اره بدو نیم گردید و دیگر زکریا از پیغمبران بنی اسرائیل است که در داستان سامی با اره دوپاره شد. جمشید از پادشاهان پیشدادی پس از آنکه خودستایی کرد و خود را جهان آفرین خواند، با آنچنانکه در اوستا آمده پس از آنکه دروغگویی آغاز کرد، قره ایزدی، آن فروغ آسمانی که بشتیبان وی بود، از او روی برتافت، از اژی دهاک (ضحاک) که بیوراسب خوانندش شکست دیده بگریخت. صدسال سرگشته گرد گیتی همیگشت تا اینکه در کرانه دریای چین دستگیر شده با اره بدو نیم گردید.

چو صدسال اندر جهان کس ندید	ز چشم همه مردمان ناپدید
صد سال روزی بدریای چین	پدید آمد آن شاه ناپاک دین
چو ضحاک آورد ناگه بچنگ	یکایک ندادش زمانی درنگ
باره مرا و را بدو نیم کرد	جهانرا ازو پاک و بی بیم کرد

(فردوسی)

در تاریخ بلعمی آمده: «و کشتن جمشید چنان بود که اره بر سرش نهاد و تاپای او بدو نیم کرد»؛ ابن بلخی در فارسنامه گوید: «... جمشید بگریخت و ضحاک او را طلب کنان بر پی میرفت تا او را بنزدیک دریای چین دریافت و بگرفت و باره بدو نیم کرد و در دریای چین انداخت و بروایتی گفته اند کی او را باستخوان ماهی بدو نیم کرد». در خود اوستاهم، در زامیاد یشت فقره ۳۶ اشاره شده که سپیتور (Spityura) جم را دو

نیم کرد، در نامهٔ پهلوی بند هش فصل ۳۱ فقره ۳ و ۵ نیز این داستان یاد گردیده و گفته شده که سپیتور (Spitiur) برادر خود جمشید را با اره بدو نیم کرد. نام برادر جمشید در فارسنامه (ص ۳۳) اسفور یاد گردیده (بی شك همان سپیتور است) و گفته شده «اول کسی که بروی خروج کرد، برادرش بود اسفور نام و لشکرها بدین برادر او جمع شدند و قصد جمشید کرد و جمشید از پیش او بگریخت...».

در ایاتکار جاماسپیک فصل ۴ فقره ۲۴ آمده: «جمشید گرفتار ازدهاک که او را بیوراسپ خوانند گردید او را با همراهی سپیتور برادرش با اره هزار تیغه (دندان) برید؛ میرخواند در روضة الصفا آورده. «ضحاک او را در کنار دریای چین در میان درختی میان تهی یافت و فرمود او را با آن درخت باره بقطع رسانیدند».

اما اره شدن پیغمبر زکریا در داستان سامی، و آن چنین است که قوم بنی اسرائیل پس از ولادت مسیح باو بد گمان شدند، خواستند او را بکشند. در این باره در بلعمی آمده: «... زکریا علیه السلام بگریخت و روی بشام نهاد و خواست کسه از پس مریم برود و بنی اسرائیل آگاه شدند و آهنگ زکریا علیه السلام کردند و چون زکریا علیه السلام ایشان را بدید در شهر درختی بود بزرگ و میانش تهی و کاواک شده بود بمیان آن درخت در شد و ایشان پی او همی آمدند تا پپای درخت رسیدند کسی را ندیدند گمان بردند که او بدرخت اندر همی شده است و باز گفتند چگونه باندرون درخت اندر شده باشد، ندانستند که میان آن تهی است و خواستند که باز گردند ابلیس علیه العنة بیامد و ایشان را گفت باره ببرید که او در میان درخت باشد خود بدید آید تا خویش بدیدند آگاهی نداشتند». در مجمع التواریخ یاد شده: «پس بنی اسرائیل قصد کشتن زکریا کردند و گفتند او کافر شد که با مریم جمع آمد و عیسی از وی بزاد، زکریا بگریخت که سوی ایشان رود در عقبش بیامدند درختی را دیدند ابلیس ایشان را گفت این درخت را ببرید اگر در میان آن باشد کشته شود و اگر نه زبان ندارد، پس درخت ببریدند و زکریا کشته شد».

این است داستان اره شدن زکریا که در ادبیات فارسی هم بآن اشاره شده:

چه عقل را بدست امانی گرو کنم  
چه اره بر سر زکریا بر آورم  
(خاقانی)

ز بعد او زکریا بماند هفصد سال  
بریده گشت بدو نیمه در میان شجر  
(ناصر خسرو)

چنانکه دیده میشود در هر دو داستان، جمشید و زکریا در میان درختهای کهنسال و میان تهی یا کاواک پنهان بودند و آنان با آن درختان با اره بدو نیم شدند. با وجود این اگر لغت سازان خواسته باشند همین مندرجات تورا و داستان را دلیل وجه اشتقاق خود بیاورند از اینکه اره از ابزارهای جنگی بوده و آدمی را دوپاره میکرده، بدنیست که از اره دیگری هم یاد کنیم که سنک راهم اره میکرده چهرسد بآدهی، این اره مانند اره ای که در ایاتکار جاماسپیک هزار تیغه خوانده شده، اصلاً دندانها نداشته، آن اره ایست که ناصر خسرو از آن یاد میکند.

این شاعر علوی در روزهای اول و دوم ماه رمضان ۴۳۸ قمری در رمله که از شهرهای فلسطین و در ۲۹ کیلومتری شمال شرقی بیت المقدس (اورشلیم) واقع است، گذرانیده و در سفرنامه خود چنین گوید: «در این شهر رخام بسیار است و بیشتر سراها و خانهها مردم مرخم است بتکلف و نقش ترکیب کرده و رخام را باره میبرند که دندان ندارد و ریك مکی در آنجا می کنند و اره میکشند بر طول عمودها نه بر عرض چنانکه چوب از سنگ الواح میسازند». بگواهی تورا در «اول پادشاهان» (باب ۷ فقره ۹) که از سلیمان پسر داود سخن رفته، گوید که سلیمان همه این سراها را با سنگهای گرانبها که با اره بریده و پرداخته شده بود بنیاد نهاد. بنابراین بیش از هزار و چهارصد سال پیش از ناصر خسرو در همان سرزمین فلسطین سنگها را از برای ساختمان با اره میبریدند. پس از این تفصیل اگر کلمه خراب شده «ارتش» را بهیئت درست خود در آورده «ارتشتار» بگویند و بمعنی اره و تیشه دار بگیرند و از آن مفهوم «مساح باین دو ابزار» اراده کنند باید اندکی خیر مسر باشند. اتفاقاً وجه اشتقاق لغت ارتشتار بسیار روشن و هویداست، کلمه ای نیست که اجزاء آن شناخته نشده باشد و ترکیبش



حدس بپذیرد. « ارتشتار » در اشعار گویندگان پیشین بنظر نگارنده نرسیده<sup>۱</sup> اما در نوشته‌های پهلوی بسیار آمده از آنهاست دینکرد - بندهش - کارنامهك ارتخشیرپایکان - زادسپرم - پندنامهك - شکندگمانیک و یچار - مینوخرد - ایاتکار جاماسپیک . در این چند نام - ارتشتار (جمع آن ارتشتاران) و ارتشتاریه arteshtârih (ارتشتاری) و ارتشتارستان بکار رفته است. در نامه دینکرد (بخش نهم) در سخن از بیست و یک نسیك (= کتاب) اوستا گوید: (شازدهمین فصلی است که ارتشتارستان نام دارد و در آن از کارهای سپاهی و لشکری یاد گردیده است).

این نسیك اوستایی که در آن از ارتشتاران سخن میرفته و در قرن دوم هجری زیر دست نویسنده دینکرد بوده، مانند بسیاری از نسیكهای دیگر از دست رفته، بمان نرسیده است.

در نوشته‌های پهلوی در بسیاری از موارد « ارتشتاران » دومین گروه از طبقات چهارگانه ایران بشمار آمده است. تقسیم مردم بچهار طبقه نزد ایرانیان در اوستا چنین یاد شده: نخستین گروه که موبدان و هیربدان و آموزگاران و همه مردم دانش و هنر باشند آتروان (Athrauan) خوانده شده: گروه دوم را که رزمیان و سپهبدان و سران و سرداران باشند رتشتار (Rathaêshtar ارتشتار) نامیده‌اند؛ گروه سوم که کشاورزان اند و استریه (Vâstrya برزیگر) نام دارند؛ گروه چهارم دست ورزان و کارگران چون کوزه‌گر و آهنگر و مسگر و کفشگر و درودگر و جزاینان راهوئیتی (Hûiti هتخشان) نامیده‌اند. در نوشته‌های پهلوی این گروه چهارگانه آتورنان - ارتشتاران - و استریوشان - هوتوخشان یاد گردیده‌اند. در بسیاری از کتب ایرانی و عرب قرون میانه از گروه چهارگانه سخن رفته و در شاهنامه در آغاز داستان جمشید از اینان سخن رفته، اما بدبختانه هر چهار افت بعدها بدست نساخ خراب شده: کاتوزیان نیساریان - نسودی - اهتوخشی .

(۱) چنانکه در آغاز گفتیم فرهنگ جهانگیری در لغت ارتیشدار بمعنی سپاهی و لشکری این شهر را از رتشت بهرام شاهد آورده: